

مسئله آگاهی از غیب و امکان آن از نگاه مفسران

محمدتقی شاکر اشتیجه*

رضا برنجکار**

چکیده

از یک سو آیاتی از قرآن کریم بر اختصاص علم غیب به خداوند دلالت دارد و از سوی دیگر، آیاتی از افاضه علم غیب به انبیا و دیگران خبر می دهد. مفسران در پاسخ به این دوگانگی، با توجه دادن به این نکته که متبادر از علم غیب در عصر رسالت و بعد از آن، علم ذاتی بوده، نه علم عرضی، و ادعای آگاهی از غیب مترادف با ربوبیت بوده است، تأکید نموده اند که بی شک میان خداوند و بندگان - در هر جایگاهی که باشند - تفاوت بسیاری وجود دارد. از این رو شایسته نیست گمان شود که انبیا در صفت علم، شریک خداوندند و علم غیب داشتن انبیا نوعی شرک و غلو به حساب می آید؛ زیرا اوصاف این دو علم مختلف است. آگاهی انبیا و دیگران از غیب منافاتی با اختصاص علم غیب به خداوند سبجان ندارد؛ چراکه علم الهی بالاصاله، استقلالی و غیر متکی به غیر می باشد؛ ولی این آگاهی برای دیگران فعل تبعی قائم بالله و با تعلم و تبعیت از اوست.

واژگان کلیدی

علم غیب، علم الهی، علم پیامبران، علم امام، علم انسان.

*. پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت (ع) و دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه علوم قرآن و حدیث.

14mt.shaker@gmail.com

berenjkar@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰

** دانشیار دانشگاه تهران - پردیس قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۲

طرح مسئله

مسئله غیب و آگاهی از آن، دغدغه‌ای به طول حیات بشر دارد؛ چراکه انسان از همان ابتدای خلقت بسیار نسبت به آگاهی از سرانجام خود و آنچه در انتظار اوست و حقایق پنهانی که او را احاطه نموده، کنجکاو بوده و آگاهی از غیب را امر خطیر و بزرگی در جلب منافع برای خویش می‌پنداشته است. اما قرآن به غیب نگاهی بسیار عمیق داشته و به این حقیقت، در جهت هدایت و سعادت بشر توجه داده است.

آبشخور معرفت و دانش پیامبران و ائمه اطهار^(علیهم‌السلام) به دلیل جایگاه ولایت و هدایتی که برعهده داشته‌اند، الهی و اختصاصی است. ایشان از علومی فوق‌العاده آگاهی داشته‌اند که برخی از آن علوم، جزو آگاهی‌های غیبی محسوب می‌شود. علاوه بر وحی که طریقی الهی و انحصاری برای انبیا در آگاهی از غیب است، مجاری و سرچشمه‌های آگاهی و دانش پیشوایان شیعه - همانند عمود نور، صحیفه‌ها و کتاب‌های آسمانی، روح‌القدس، حقایق و بطون قرآن، تحدیث (نقر و نکت)، اسم اعظم که گواه دانشی برتر و مجاری اختصاصی علم برای ایشان است (ر.ک به: شاکر، ۱۳۹۰: ۱۱۰ - ۳۵) - نمایانگر راه یافت معرفت ایشان به غیب و بیانگر مرجعیت انحصاری ایشان در معارف دینی است. این سخن گاه با این سؤال یا شبهه روبه‌رو می‌شود که قرآن، دانش غیبی را برای غیر خداوند، انکار و در نتیجه گفتاری که به تأیید یا تأکید دانش غیبی پیامبر و امام می‌انجامد را باطل می‌داند. ازاین‌رو نگاشته پیش رو با تمرکز بر قرآن به بررسی آیاتی پرداخته است که به موضوع علم‌غیب پیوند یافته است، تا با تبیین آیات موردنظر، به حقیقت این سخن راه یابد. در این نوشتار پس از روشن شدن معنای غیب و تبیین اقسام آن، با استناد به آیات و تفاسیر قرآن به امکان‌سنجی آگاهی از غیب برای انسان پرداخته شده است و با طرح این مسئله که آیاتی از قرآن بر نفی علم‌غیب از غیر خدا دلالت دارند، پاسخ این پرسش مهم پی‌گیری شده است. همچنین با تبیین تفاوت علم خدا و سایر موجودات، به تبیین تفاوت علم‌غیب برگزیدگان خدا با علم‌غیبی که افراد دیگری از انسان‌ها از آن برخوردارند پرداخته و به سؤالات پیرامون موضوع غیب پاسخ داده شده است.

معنای غیب

«غیب» در لغت به امری که از حس پوشیده، اطلاق شده است، در مقابل «شهود» که به معنای چیزی است که با حواس قابل درک باشد. (طریحی، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۳۵ - ۱۳۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۱۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴ / ۴۵۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۶۵۴ و ر.ک به: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۲۱) ازاین‌رو

غیب معنای وسیعی را شامل می‌شود. مراد از غیب در اصطلاح قرآن و حدیث، چیزی است که شناخت آن بدون توسل به دلیل، علل و اسباب عادی تحقق پذیرد. (سبحانی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۰۴ - ۴۰۲) به دیگر بیان، مراد از علم به غیب، علم غیرعادی و خدادادی است، نه دانش‌هایی که از راه دلایل و حواس ظاهری و فنون اکتسابی به دست می‌آیند؛ زیرا این امور تنها تابع علل و اسباب عادی خود هستند و آن علل، اختصاص به کسی ندارد؛ لذا در این گونه از دانش‌ها، مردم با هم شریک‌اند. در صورت پذیرش امکان علم به غیب، خداوند علام‌الغیوب آن را به کسی که بخواهد و برگزیند، عطا می‌نماید. با توجه به این بیان می‌توان غیب را دو قسم دانست؛ یکی مختص افرادی که مورد عنایت ویژه خدا هستند و دیگری، مشترک میان همه انسان‌هاست. (ر.ک به: مظفر، ۱۳۶۹: ۲۸ - ۲۷؛ امینی، ۱۴۱۶: ۵ / ۸۲ - ۸۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۷۰؛ طوسی، بی‌تا: ۵ / ۳۵۷) به وحی نیز به سبب خفای آن، کلمه غیب اطلاق می‌شود، نه اینکه وحی معنا و مفهوم غیب باشد؛ بلکه وحی یکی از مصادیق غیب است که به جهت درک نشدن حسی آن توسط ما، غیب خوانده شده است. بنابراین نباید اشتباه مصداق به مفهوم در اینجا صورت گیرد. (سبحانی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۰۷)

مفهوم علم غیب در عصر حضور و نزد قدما

متبادر از علم غیب در عصر رسالت و بعد از آن، علم ذاتی بوده، نه علم عرضی؛ از این رو ائمه علیهم‌السلام با آنکه اخبار غیبی فروانی را بیان می‌نمودند، از اینکه متصف به علم غیب شوند، پرهیز داشتند؛ چراکه چنین ادعایی را مترادف با ربوبیت می‌دانستند؛ لذا آن را نفی می‌نمودند و علوم خود را به خداوند متعال نسبت می‌دادند. (ر.ک به: نادم، ۱۳۸۸: ۵۸۴) از شواهد این ادعا علاوه بر روایات، می‌توان به کلام شیخ مفید، ابن شهر آشوب و مرحوم طبرسی استناد کرد. مرحوم شیخ مفید در این زمینه در *اوائل المقالات* آورده: «اطلاق و نسبت دادن علم غیب به ائمه علیهم‌السلام مورد انکار است و عقیده فاسدی است؛ زیرا این توصیف برای کسی که علم به اشیا بنفسه دارد، استحقاق دارد، نه آن که علم مستفاد دارد، و این گونه علم بنفسه تنها برای خداوند عزوجل می‌باشد.» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۷)

ابن شهر آشوب نیز در بیان تفاوت علم خدا و برگزیدگان از خلقتش می‌نویسد: «پیامبر و امام لازم است که آگاه به علوم دینی و شرعی باشند؛ ولی لازم نیست غیب بدانند و آنچه در گذشته شده و آنچه در آینده می‌شود را آگاه باشند؛ زیرا این امر منجر به شریک شدن این دو با قدیم متعال می‌گردد در همه معلومات بی‌پایانش و همانا لازم می‌آید عالم بنفسه باشند؛ ولی ثابت است که ایشان عالم به علم محدثند و علم علی‌التفصیل تنها به یک معلوم تعلق دارد.» (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۱۲)

طبق کلام ابن شهر آشوب، آنچه نفی شده، علم ذاتی غیر متناهی داشتن پیامبر یا امام علیه السلام است؛ اما وی علم متناهی و مستند به خدا برای ایشان را ثابت دانسته است. (نادم، ۱۳۸۸: ۵۸۶) مرحوم طبرسی در *مجمع البیان* انتساب علم غیب به غیر خداوند سبحان را عقیده‌ای شنیع می‌داند که احدی از علمای شیعه آن را نمی‌پذیرد و بدان قائل نگردیده است؛ بلکه علم پیامبر و ائمه علیهم السلام را علمی تعلیمی از جانب خداوند سبحان دانسته است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۲ / ۱۵۱ - ۱۵۴)

تفاوت‌های علم خدا و انبیا

بی‌شک میان بنده - در هر جایگاهی که باشد - و خداوند فرق بسیار زیادی است؛ زیرا قیود امکانی بشر در علم او همواره ملحوظ است؛ اما علم الهی به غیب با یکتایی مخصوص به ذات او همراه است. مقایسه میان علم ذاتی مطلق و علم عرضی محدود، و علمی که چگونگی نمی‌پذیرد و زمان و مکان ندارد، با علمی که محدود و مقید است، و نیز علم ازلی و ابدی با علم حادث و موقت و علم اصیل با علمی که از دیگری کسب شده، غلط است؛ چراکه علم غیب ذاتی و مطلق، مخصوص خداوند علیم است و از صفات ذاتی اوست. پس می‌توان گفت علم خداوند متعال: ۱. ذاتی است؛ ۲. مطلق است؛ ۳. زمان ندارد؛ ۴. مکان ندارد؛ ۵. ازلی است؛ ۶. ابدی است؛ ۷. اصیل است؛ ۸. چگونگی نمی‌پذیرد؛ ۹. پیش از معلومات است.

بدین‌سان، سزاوار نیست گمان شود که انبیا در صفت علم، شریک خداوند هستند؛ نیز صحیح نیست گفته شود علم به غیب و یا علم حضوری داشتن انبیا نوعی شرک و غلو به حساب می‌آید؛ زیرا اوصاف این دو علم مختلف است. حضور معلوم نزد انبیا و آگاهان از غیب همانند ائمه اطهار علیهم السلام تنها به معنای وضوح و انکشاف بالفعل معلوم برای اوست. به عبارت دیگر علم خدا ذاتی است، اما علم ایشان دانشی عرضی است که خدا به آنها عطا کرده است؛ محدود می‌باشد و امکان بداء در آن وجود دارد. پس هیچ مجالی برای ادعای اتحاد این دو علم باقی نمی‌ماند. (مظفر، ۱۳۶۹: ۲۸)

امکان آگاهی از غیب برای انسان

خداوند متعال چنین قدرتی را دارد که هرکس را بخواهد، بر غیبش مطلع نماید و از آنچه واقع شده و یا آنچه واقع می‌گردد، آگاهی بخشد و این ادعا منافاتی با اختصاص علم غیب به خداوند سبحان ندارد؛ چراکه علم الهی بالاصاله می‌باشد، ولی دیگران با تعلم و تبعیت از او به این آگاهی نایل می‌شوند: «وَكَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.» (بقره / ۲۵۵)

ابن سینا نیز با استناد به تجربه می‌گوید: «همان‌گونه که در خواب امکان نیل به غیب وجود دارد و محقق می‌شود، مانعی در این نیست که در بیداری هم این اتفاق محقق گردد.» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۵۱ - ۱۵۰) وی معتقد است تمامی انسان‌ها این امر را به‌گونه‌ای تجربه نموده‌اند. همچنین می‌توان از کلمات سهروردی در *حکمة الاشراق* (ر.ک به: سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۳۶)، مرحوم خواجه در *شرح اشارات* (طوسی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۱۸ - ۴۱۷)، ملاصدرا در *شواهد الربوبیه* (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۴۵ - ۳۴۱)، علامه طباطبایی در *المیزان* (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۲۴۵ - ۲۴۱)، شهرستانی در *نهاية الاقدام* (شهرستانی، ۱۴۲۵: ۲۷۷)، غزالی در *کیمیای سعادت* (فروشانی، ۱۳۷۱: ۲۵ - ۱۸) در این زمینه بهره برد.

قرآن و علم‌غیب

از جمله آیاتی که دلالت صریح بر انحصار علم‌غیب به خداوند سبحان دارند، عبارت‌اند از:

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (انعام / ۵۹)
قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (نمل / ۶۵)

به علاوه، از آیاتی نیز با قرائن دیگر چنین استفاده‌ای می‌گردد؛ مانند: بقره / ۲۳، فاطر / ۳۸، مائده / ۱۰۹، انعام / ۷۳، توبه / ۹۴ و ۱۰۵، رعد / ۹، مؤمنون / ۹۲، سجده / ۶، زمر / ۴۶، حشر / ۲۲، جمعه / ۸، تغابن / ۱۸. همچنین آیاتی که علم به غیب را از غیر ذات باری تعالی نفی و سلب نموده است، به ملازمه عرفی، دلالت بر اختصاص علم‌غیب به خداوند عزوجل دارد؛ مانند آیه ۱۸۸ سوره اعراف و ۳۱ سوره هود. (ر.ک به: فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵: ۱۴۹ - ۱۴۸) آنچه از این آیات استفاده می‌شود عبارت است از اینکه، علم به غیب مختص خداوند است و کسی جز او در این امر دخالت و مشارکت ندارد. با وجود این صراحت، پرسش این است که آگاهی دیگران به غیب به اذن الهی آیا منافاتی با اختصاصی بودن علم‌غیب به خداوند سبحان دارد یا نه؟ و اینکه آیا این آیات درصدد نفی هرگونه آگاهی از غیب برای غیر خدا هستند یا نه؟ چراکه دسته دیگری از آیات، از افاضه علم به غیب به انبیا و حتی غیر انبیا خبر می‌دهند؛ مانند:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَةَ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. (جن / ۲۷ - ۲۶)

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ. (آل عمران / ۱۷۹)

بدین‌سان، این دو دسته آیات نیاز به تبیین و تفسیر دارد و لازم است با استناد به آیات و قرائن متصل و منفصل آن و همچنین بهره‌مندی از روایات، به بررسی این موضوع بپردازیم. ابتدا امکان آگاهی‌یابی انسان به غیب با استناد به آیات قرآن کریم ثابت می‌گردد و نمونه‌هایی از نسبت دادن آگاهی به غیب در قرآن به انبیای الهی ذکر می‌شود و در ادامه، نمونه‌هایی از آگاه کردن غیر انبیا به غیب با استناد به آیات قرآن بیان می‌گردد و سپس آیاتی که ظاهراً علم‌غیب را از پیامبران و یا پیامبر اکرم (ص) نفی می‌کنند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آیات دال بر امکان آگاهی به غیب

آیاتی از قرآن صراحتاً در آگاهی پیامبر (ص) و انبیای دیگر به علم‌غیب دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. در آیه ۲۶ سوره تکویر، یکی از صفات و ویژگی‌های حضرت رسول (ص) این‌گونه بیان شده است: «و ما هو علی الغیب بضنن؛ او در امر غیب بخیل نیست.» «ضنن» چنان‌که کتب لغت و مفسرین اشاره نموده‌اند، به‌معنای بخل ورزیدن و امساک نمودن می‌باشد؛ (طریحی، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۷۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷ / ۱۰) یعنی پیامبر (ص) آنچه به او وحی می‌گردید، مکث و مخفی نمی‌نمود؛ بلکه آنچه از جانب خدا می‌گرفت را تعلیم می‌داد. (همان؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳ / ۲۶۱) راغب در مفردات می‌نویسد: «الضنة یعنی بخل ورزیدن به شیئی نفیس.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۲؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷ / ۴۵) مفسرین غیب را به‌معنای وحی الهی و خبرهای غیبی که پیامبر (ص) از آن آگاه می‌گردید، تفسیر کرده‌اند. (طوسی، بی‌تا: ۱۰ / ۲۸۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۶ / ۳۳۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۲۹۳؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۰ / ۱۶۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵ / ۲۶۵؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲: ۴ / ۴۰۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۷۱۳) ایشان تصریح دارند که غیب اعم از قرآن است؛ یعنی شامل اخبار و امور غیبی دیگر نیز می‌گردد. تنها در تفسیر لاهیجی (لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴ / ۷۲۵) و مفاتیح الغیب (رازی، ۱۴۲۰: ۳۱ / ۷) تصریح شده که مراد از غیب در آیه، قرآن است. سیوطی در الدر المنثور از قتاده نقل می‌کند: «کان هذا القرآن غیباً اعطاه الله تعالی محمداً فبذله و علمه و دعا الیه و ما ضن به.» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶ / ۳۲۲)

به هر حال، آیه شریفه به صراحت بر این نکته دلالت دارد که پیامبر ﷺ آگاه و عالم به غیب بوده و واسطه‌ای امین و صادق در آگاه نمودن انسان‌ها به غیب قرار داده شده است.

۲. آیه دیگری که به صراحت از اظهار و آگاه نمودن گروهی از انسان‌ها به علم غیب خبر می‌دهد، آیه ۲۷ سوره جن است. در حالی که خداوند در آیه ۲۶ این سوره، خود را دانا و آگاه به غیب و نهان معرفی می‌نماید، در آیه ۲۷ برگزیدگان خود را آگاه‌شدگان به علم غیب معرفی می‌کند:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا. (جن / ۲۷ - ۲۶)

دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت.

گروهی از مفسران این آیه را دلیل بطلان کرامات می‌دانند؛ چراکه طبق آیه، آن کسانی که مورد رضایت الهی برای علم به غیب قرار گرفته، تنها برگزیدگان از انبیا هستند، نه دیگران. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۶۳۲) همچنین برخی معتقدند آیه، کهانت و تنجیم را باطل اعلام می‌کند. (همو: ۴ / ۶۳۳؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴ / ۳۵۰) برخی برای جمع این دو تفسیر و بیانی موافق با حقایق خارجی، غیب را به دو گونه قسمت نموده‌اند و شیوه‌های آگاهی از غیب را متفاوت دانسته، و آگاهی از غیب الهی را به صورت مطلق نمی‌دانند؛ بلکه آن را مقید نموده‌اند. بنابر این تقسیم‌بندی، شیوه و روش آگاهی از غیب به دو گونه است:

الف) غیبی که با تعلیم و فکر و ریاضت نفسانی آشکار می‌شود.

ب) غیبی که نیل به آن تنها برای خداوند متعال محقق است و این همان غیب مطلق است که خداوند متعال آن را تنها برای برگزیدگانش آشکار می‌سازد. (ر.ک به: حلی، ۱۴۱۳: ۳۵۵ - ۳۵۱؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۹ / ۲۰۲) قسم دوم خود به دو گروه تقسیم می‌شود:

۱. غیبی که آشکار نمودنش برای رسل و فرستادگان الهی لازم است، که معجزات و شرایع و سایر اخبار غیبی از آن جمله‌اند. هرآنچه که مربوط به موضوع رسالت است، خداوند با آگاهی دادن رسولانش به آن، ایشان را تسدید و تأیید می‌نماید.

۲. غیبی که از شئون الهی است که خاص خداوند است. آیاتی که از اختصاص غیب به خداوند سبحان سخن می‌گویند، مرادشان این دسته از غیوب است؛ یعنی غیب ربوبیت. (همان: ۲۷ / ۱۸ - ۱۷) پس غیب الهی بدون حد و مرز برای فرستادگان الهی قرار داده نشده است؛ بلکه غیبی که

شئون رسالت و ابلاغ آن را تحقق بخشد، به آنها عطا شده است. (همان: ۲۹ / ۲۰۳ - ۲۰۲؛ ر.ک به: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۵۳؛ نادم، ۱۳۸۸: ۳۵۴ - ۳۵۱) اما غیبی که برای عباد صالح کشف گردد، از هر دو حد الهی و رسالی بودن خارج است و برای صالحین، به حسب درجاتشان محقق می‌شود و برای دیگران، به حسب احوال و شرایط آنهاست. اما در هر حال غیبی که برای آنها کشف می‌شود، غیب خاص خداوند و غیب وحیانی‌ای که مخصوص رسولان الهی است، نخواهد بود. (همان: ۲۷ / ۱۸)

۳. مرحوم شیخ طوسی ذیل آیه ۱۷۹ سوره مبارکه آل عمران،^۱ در جواب این سؤال که آیا خداوند پیامبرش را به غیب مطلع و آگاه نمود، معتقد است دیدگاه آگاهی یافتن پیامبر ﷺ به بسیاری از امور غیبی، با آیه تناسب بیشتری دارد. (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۶۳) مفسران دیگر نیز با توجه به جمله «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» همین عقیده را پذیرفته (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۳۶۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۰۲؛ لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱ / ۴۱۰) و رسالت و وحی الهی را علت آگاهی‌یابی از این غیب دانسته‌اند؛ به‌ویژه آنکه «من» در جمله «یجتبی من رسله» را «من» تبعیضه ندانسته، بلکه بیانیه برشمرده‌اند. (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۶۳؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۶ / ۱۰۲)

برخی دیگر از مفسرین با توجه به آیه قبل و شأن نزول آن - هرچند برای شأن نزول این آیه مطالب متفاوتی نقل شده (ر.ک به: ابن‌جوزی، ۱۴۲۲: ۱ / ۳۵۲) - به تفسیر آیه پرداخته و بیان داشته‌اند: آیه ۱۷۸ سوره آل عمران اشاره به امتحانات و سنجش ایمان و صدق انسان‌ها با حوادث و وقایعی که در طول حیاتشان برای آنها پدید می‌آید، می‌کند، تا امتیاز خبیث بودن از طیب بودن با آزمایش شدن و گونه رفتار هر فرد آشکار شود. گروهی در برابر این برنامه الهی زبان به اعتراض و یا استهزا گشودند و یا درخواست کرده و گفتند: چرا این تمییز و پالایش با آگاهی دادن غیبی خدا ظاهر نشود، و چه نیازی به این حوادث و سنجش‌ها وجود دارد؟ آیه ۱۷۹ پاسخ این سؤال را بیان می‌نماید. خداوند در این آیه بیان می‌کند که سنت الهی بر آن قرار نگرفته که عموم مردم را از غیب آگاه نماید تا به واسطه خبر از غیب، از آنچه در قلب‌ها پنهان می‌باشد، مطلع گردند و بدانند چه کسی مؤمن و چه کسی منافق است.

برخی مفسران می‌گویند: اینکه خدا قرار نیست غیبش را برای کسی آشکار نماید، نسبت به عموم مردم است: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ لکن خدا به هر کس بخواهد، آگاهی و اطلاع از غیب را قبل از زمان امتحان، روزی می‌نماید و خدا می‌فرماید: این از خصایص انبیا و برگزیدگان

۱. وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ.

اوست که اطلاع از غیب پیدا نمایند، هرچند قانون عمومی برای تشخیص اشخاص، اعمال آنهاست. با توجه به این تفسیر، مراد آیه روشن، و آشکار می‌گردد مقصود آیه، نفی مطلق علم به غیب نیست؛ بلکه آیه علم پیامبران را ذاتی نمی‌داند، نه اینکه علم آنان به غیب را به‌صورت مطلق نفی نماید. (ر.ک به: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۸۹۵؛ رازی، ۱۴۲۰: ۹ / ۴۴۲؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲: ۱ / ۳۵۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۰۴؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۵ / ۱۷۸ و ۱۸۱؛ لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱ / ۴۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۲۳) بنابراین خداوند با وحی - یعنی ارسال از طریق مخفی از دیگران - پیامبرانش را از غیب آینده و یا گذشته بهره‌مند می‌سازد. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۴۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۵۲؛ مصطفوی، ۱۳۸۰: ۴ / ۱۹۹؛ رازی، ۱۴۲۰: ۸ / ۲۱۹)

۴. آیه ۴۴ سوره آل‌عمران،^۱ خبری غیبی از گذشته درباره زکریا و یحیی و مریم و کفالت او مطرح و پیامبر را از آن آگاه می‌سازد، و آن را از انبیا و اخبار غیبی معرفی می‌نماید که تنها با وحی الهی امکان آگاهی از آن وجود داشته است. همچنین داستان نوح را در آیه ۴۹ سوره هود و داستان یوسف را در آیه ۱۰۲ سوره مبارک یوسف از انباء الغیب می‌شمرد، که همگی آنها دلالت بر آگاهی‌یابی انبیا به غیب توسط خداوند سبحان دارد؛ بلکه هرآنچه پیامبر اکرم ﷺ از اصول و فروع و قصص و سایر امور آورده، همگی خبرهای غیبی است که خداوند سبحان برای او آشکار نموده است. بدین صورت خداوند با بهره‌مند نمودن آن شخص از بندگان که مشیتش برای رسالت به او تعلق یافته، از غیب خود، باقی انسان‌ها را مکلف به اطاعت از ایشان می‌نماید. (همان: ۹ / ۴۴۲) خدا در شأن پیامبر می‌فرماید:

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ
إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. (هود / ۴۹)

اینها از خبرهای غیب است که به تو [ای پیامبر] وحی می‌کنیم که نه تو و نه قومت اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابراین صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزکاران است.

از طرفی چه غیبی بالاتر و جلیل‌تر از قرآن مبین که خود خبر غیبی، و شامل اخبار غیبی وافری است. پس هرآنچه پیامبر آورده، هم به لفظ، هم به معنایش، غیب می‌باشد که خداوند او را از آن آگاه و به صورت و ماده‌اش به او وحی نموده است؛ چراکه مفروض آن است که قرآن هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنای آن، معجزه است و معجزات، یکی از مغیبات الهی به‌شمار می‌رود.

۱. ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَعَهُمْ آيَاتُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ.

نمونه‌های قرآنی آگاهی از غیب

آیاتی که ذکر شد، به صورت کلی دلالت دارند بر اینکه برای رجال وحی، امکان اطلاع بر غیب و آگاهی از آنچه بر دیگران پوشیده است، وجود دارد. اما آیاتی در قرآن به ما خبر می‌دهد که خداوند گروهی از برگزیدگان از بندگان مخلص که شامل انبیا و رسولان و بندگان اختیارشده او می‌شوند را از علوم مکنون و مخفی آگاه ساخته است؛ آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره بقره، ۲۶ و ۲۷ سوره نوح، ۸۱ سوره هود، ۴ تا ۶ و ۸۵ تا ۸۷ سوره یوسف، ۶۴ و ۶۵ سوره هود، ۱۶ سوره نمل، ۴۹ سوره آل عمران و ۱۳ سوره تحریم از آن جمله‌اند. (ر.ک به: سبحانی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۲۵ - ۴۱۵)

آیات قرآن و آگاهی از غیب برای غیر انبیا

آیاتی که گذشت، به مواضعی از آگاهی انبیای الهی به غیب دلالت می‌نمود. اما آیاتی دیگر دلالت بر آگاهی غیر انبیا از غیب دارند. این آیات چنین می‌رساند که آگاهی و شناخت نسبت به غیب، منحصر به طبقه انبیا نیست؛ بلکه این نوع آگاهی فضلی است الهی که خداوند به هر کدام از بندگان صالح خود که بخواهد، اختصاص می‌دهد. اینک نمونه‌هایی از این آیات:

۱. اطلاع یافتن مریم به غیب: آیه ۴۵ و ۴۶ آل عمران.

۲. همسر ابراهیم و آگاهی از غیب: آیات ۶۹ تا ۷۳ هود.

۳. مادر موسی: آیه ۷ سوره قصص.

۴. همراه و مصاحب موسی (جناب خضر): آیه ۶۵ سوره کهف.

۵. مؤمنین، شاهد بر منافقین: آیاتی از قرآن دلالت بر این دارد که خدا و رسولش، بلکه مؤمنین، عمل منافقین و سایر مردم را می‌بینند. آیه ۱۰۵ سوره توبه از جمله این آیات است. (همان) مراد از رؤیت در آیه، وقوف بر حقایق اعمال و هدف‌های مترتب بر آن است و اطلاع بر این امور امکان ندارد، مگر از طریق ادراک غیبی. مراد از مؤمنین نیز همه مردم نیستند؛ بلکه مقصود شاهدان بر اعمال است. (ر.ک به: نوراللهی و شاکر، ۱۳۹۰: ۱۵۰ - ۱۳۵)

آیات نفی‌کننده علم غیب

در مقابل این آیات و شواهد، آیاتی از قرآن به صراحت علم به غیب را از نبی معظم ﷺ و یا به طور کلی انبیا و بشر نفی می‌نمایند. آیاتی که به آنها بر نفی علم غیب استناد شده، عبارتند از: احقاف / ۹، انعام / ۵۰، هود / ۳۱، اعراف / ۱۸۸، توبه / ۱۰۱ و ۱۰۹، ص / ۶۹، نمل / ۶۵، انعام / ۵۹ و لقمان / ۳۴.

اینکه هریک از آیات نافی علم غیب به چه اموری اشاره دارند، نیازمند بررسی یک یک آنها به صورت جزئی است که در ادامه به موارد برجسته آنها اشاره می‌گردد. این امر ما را در فهم و دریافت مقصود آیات یاری می‌رساند، و توهم و اشتباه نفی مطلق آگاهی از غیب را مرتفع می‌نماید.

۱. آیه ۹ سوره احقاف

آیه نهم سوره احقاف دارای چهار بخش است: ۱. قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ، ۲. وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بَكُمْ، ۳. إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحِي إِلَيَّ وَ ۴. وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.

بخش اول آیه، اشاره به دیدگاه اشتباه مشرکین دارد که گمان می‌کنند پیامبر باید از سایر مردم استثنا باشد و در عادات‌های آنها از خوردن و آشامیدن و ... مشابهتی به آنها نداشته باشد. یکی دیگر از توقعات فوق طبیعت بشری مشرکین از پیامبر، لزوم وجود قدرتی غیر متناهی نزد پیامبر بود؛ از همین رو از وی انتظار داشتند بدون ارتباط با خدا، بلکه به صورت ذاتی، عالم به غیب بوده و امور جهان به او تفویض شده باشد. (سبحانی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۳۰ - ۴۲۹؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴ / ۲۹۸؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۸ / ۹)

بخش دوم آیه، خط بطلانی بر این کلام است. در این قسمت از آیه، خدا به پیامبرش می‌فرماید: به آنها بگو من هم بشر هستم و هیچ بشری چنین استطاعتی را ندارد که بدون الهام و ارتباط الهی از این امور باخبر باشد. (همان: ۱۰ - ۹)

بنابراین آیه، علم غیب ذاتی را برای پیامبر نفی می‌نماید. اما اگر در اینجا علم غیب را از حضرت ﷺ نفی می‌کند، منافاتی با این ندارد که ایشان به وسیله وحی، عالم به غیب شود؛ چنان که آیات دیگر، آگاهی از غیب را برای حضرت رسول و انبیای دیگر ثابت نموده است؛ بلکه مراد این است که برگزیدگان الهی از آن جهت که بشر هستند و طبیعت بشری دارند، علم به غیب ندارند. پس طبیعت بشری و یا طبیعتی که اعلا مرتبه طبیعت بشری را دارد، آن چنان نیست که علم به غیب از خواص او باشد تا بتواند به وسیله آن، هر منفعتی را کسب و همه ضررها را دفع نماید. به تعبیری، آیه نفی علم غیب مطلق می‌کند، نه مطلق علم غیب؛ همان گونه که معجزات ایشان نیز به جهت برتری بشری آنها نیست؛ بلکه به اذن الهی و امر او محقق می‌گردد که آیه ۹۳ سوره اسراء و ۵۰ سوره عنکبوت بر این امر دلالت می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸ / ۱۹۱؛ رک به: لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴ / ۱۳۷؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۱ / ۳۱۲ - ۳۱۰؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۷ / ۱۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۲۹۸)

شاهد این بیان، جمله بعدی آیه است که می‌فرماید: «ان اتبع الا ما یوحی الی.» وحی یکی از طرق

اطلاع دادن امور غیبی از سوی خداوند به انبیاست. اگر قرار بود آیه، علم به غیب را از پیامبر ﷺ به صورت مطلق، یعنی چه استقلالی و چه تبعی، و چه ذاتی و چه اکتسابی نفی نماید، خود آیه ناقض خودش می‌شد؛ چراکه یک قسم از غیب را برای پیامبر ثابت نموده و آن، غیبی است که از طریق وحی محقق می‌گردد و در فقره سوم آیه بیان شده است. به همین جهت باید گفت بخش دوم آیه تنها علم به غیب به شکل ذاتی را از پیامبر نفی می‌نماید و فقره سوم، علم به غیب از طریق وحی که به شکل تبعی است، برای ایشان ثابت می‌نماید.

فقره چهارم نیز توضیح می‌دهد که پیامبر، منذری است که تنها آنچه از طریق وحی دریافت می‌کند، به اطلاع مردم می‌رساند و چیزی جز آنچه خدا به وی تعلیم می‌دهد، از غیب نمی‌داند. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۸ / ۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۷ / ۴۲؛ امین، ۱۳۶۱: ۱۳ / ۱۲۶)

۲. آیه ۵۰ سوره انعام و ۳۱ سوره هود

مراد و مفهوم آیات ۵۰ سوره انعام^۱ و ۳۱ سوره هود^۲ با توضیحی که بیان شد، روشن می‌گردد و چنین دریافت می‌شود که مراد از جمله «و لا اعلم الغیب» یعنی «لا اعلم الغیب الا من الله»؛ یعنی آنچه خدا به من تعلیم داده، می‌دانم! (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۷۰) جمله «ان اتبع الا ما یوحی الی» در آیه، بر این امر دلالت می‌نماید. (همان)

مفسرین با توجه به آیه ۳۷ سوره انعام معتقدند خداوند به پیامبرش در برابر این حرف مشرکین که اگر تو پیامبر هستی، از آینده برای ما خبر بده که صلاح و ضرر ما در چیست، می‌فرماید: به ایشان بگو من علم به غیب ندارم؛ پس چرا از من چنین چیزی را طلب می‌کنید. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۵۳۸؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۲ / ۳۱) مفسرین هدف از این گفتار را یکی از این موارد می‌دانند: ۱. خضوع و خشوع پیامبر در برابر خدا و اعتراف به عبودیت؛ ۲. عدم ادعای الوهیت با نفی موصوف بودن به علم خدا و سایر موارد در آیه؛ ۳. اظهار عدم استقلال در انجام معجزاتی که از ایشان طلب می‌نمودند، که جمله «ان اتبع الا ما یوحی الی» چنین می‌رساند که تمام احکام و اعمال پیامبر طبق وحی صورت می‌پذیرفته، نه از جانب خودش. (طوسی، بی‌تا: ۴ / ۱۴۲؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۵۳۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۱۴۷) به تعبیر دیگر، این آیه آنچه را که عقل بشر آن را بعید می‌شمارد، نفی می‌نماید. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۵)

۱. قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ.

۲. وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ.

۳. آیه ۱۸۸ سوره اعراف

مفسرین ذیل آیه ۱۸۸ سوره اعراف^۱ گفته‌اند: وقتی مردم از پیامبر درخواست خبر آوردن از غیب و اعطای مال زیاد و دولت بزرگ را نمودند، ایشان در جواب، قدرتش را قاصر و علمش را کم دانسته و روشن نمود که هر عبدی چنین وصف و حالی دارد و قدرت کامل و علم گسترده و محیط بر همه چیز، تنها برای خداوند تعالی است، و عبد هیچ‌گاه به آن دست نخواهد یافت. در واقع آیه درصدد نفی اظهار ربوبیت و آنچه مختص به ربوبیت می‌باشد، مانند علم غیب، از دیگران برآمده است. (همان: ۱۸۵؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۴۲۵؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۹ / ۳۴) بنابراین، هدف آیه، نفی علم غیب به صورت مطلق نیست؛ بلکه هدف، نفی استقلال (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶) و تبری از علم غیبی است که بدون اراده و تعلیم خداوند سبحان تحقق پذیرد. (لاهیجی، ۱۳۷۳: ۲ / ۱۳۸؛ مصطفوی، ۱۳۸۰: ۹ / ۲۴۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۱۳۱) به بیانی دیگر، از آنجاکه سؤال مردم از پیامبر ﷺ و درخواست خبر دادن از غیب، بر این امر دلالت می‌نمود که مشرکین، ادعای نبوت پیامبر ﷺ را ادعای علم به غیب تلقی نموده‌اند، و از طرفی حقیقت علم به غیب از خداست و اگر غیر او هم چیزی از آن دارد، به تعلیم و خواست و وحی الهی است، خداوند به پیامبر دستور داد به گونه‌ای که درخور فهم آنها باشد، خود را از ادعای داشتن علم غیب بری سازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۳۷۲ - ۳۷۱) نحوه بیان قابل فهم برای آنها این گونه بود که بفرماید: علم غیب آدمی را به تمامی خیر و شرها مسلط می‌سازد و اگر کسی همه خیرات را به خود جلب نکرد و شرور را دفع ننمود، باید بفهمیم که قطعاً علم نداشته است. (همان) جمله «ان انا الا نذیر» حقیقت حال پیامبر در ادعایش را بیان می‌کند و آن اینکه، من تنها مدعی رسالت و ادعای دیگری ندارم. (همان)

آیه ۲۰ سوره یونس نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و چنین بیان می‌دارد که مشرکین با تعبیر «لولا أنزل علیه آیه من ربه» درخواست آیتی دیگر، غیر از قرآن را داشتند که جمله «فقل ائما الغیب لله» که با «فاء» تفریع آمده، به پیامبر می‌گوید: به آنها بگو آیات از ناحیه غیب است و غیب تنها مختص خداست. پیامبر این گونه به آنها می‌فهماند که اختیار آن به دست او نیست. (همان: ۱۰ / ۳۴؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۷ / ۲۳۰؛ و ر.ک به: ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۲ / ۳۲۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۳۳۷) پس درخواست و یا مصلحت و حکمت ایجاب نزول معجزه و توقع تحقق آن به گمان آنکه پیامبر صاحب اختیار می‌باشد، توسط آیه مزبور امری باطل شمرده شده است. (مکارم شیرازی و دیگران،

۱. قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

۱۳۷۴: ۸ / ۲۵۵ - ۲۵۳؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۱۰ / ۱۱۷) یکی از وجوه تفریدی هم که در آیه مبارکه ۳۴ سوره لقمان برای خداوند سبحان به علم به پنج مورد بیان شده، این است که علم این پنج مورد همانند بقیه امور، ابتدائاً و بالذات نزد خداوند سبحان است و امکان دارد به حسب قابلیت، به ماسوی الله نیز عطا شود. (نادم، ۱۳۸۸: ۲۵۹)

۴. آیه ۱۰۹ سوره مائده

آیه دیگری که با آن بر نفی علم غیب از انبیا استدلال شده، آیه «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّاكَ أَتَى عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده / ۱۰۹) است. قدامی از مفسرین، چندین وجه برای آیه بیان نموده‌اند: اول اینکه، به علت فراموشی و غفلتشان که از هول آن مقام در قیامت ایجاد می‌شود، این گونه می‌گویند؛ اما پس از آن، به امور شهادت می‌دهند. (طوسی، بی‌تا: ۴ / ۵۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۲۲۳ - ۲۲۲؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۷ / ۲۰۰) دوم اینکه، از ابن عباس و مجاهد نقل شده که معنای آیه این است که «لا علم لنا الا ما علمتنا»، و ادامه جمله به حسب دلالت کلام بر آن، حذف شده است. (همان) سوم اینکه، معنای آیه آن است که ما به باطن آنچه امت‌هایمان انجام داده‌اند و به حسب آن جزا می‌بینند، آگاه نیستیم. (همان) چهارم اینکه مقصود، رسوا نمودن آنهاست؛ یعنی تو به ما از ایشان آگاه‌تری و به شهادت ما نیازی نداری. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۲۲۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۶۹۰) پنجم اینکه، جبائی گفته معنای آیه این است که با وجود علم تو، برای ما علمی نیست؛ چراکه هرچه ما بدانیم، تو به آن و به هرچه حاضر و غایب است، آگاه هستی و این معنا با توجه به عبارت «انک انت علام الغیوب» استفاده می‌شود. (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۱۱؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۱ / ۶۰۰ - ۵۹۹)

فخر رازی با رد برخی از توجیهات مذکور، با توجه به منافات داشتن آنها با سایر آیات قرآن و حکم عقل، بیان ابن عباس را صحیح‌ترین تفسیر برای آیه می‌داند و می‌گوید: «ایشان (انبیا) می‌گویند علمی برای ما نیست؛ زیرا خداوند، تو عالم به ظاهر و ضمیر انسان‌هایی، و ما پیامبران آنچه می‌دانیم، تو برای ما روشن و آشکار نموده‌ای. پس علم تو نسبت به آنها نافذتر و کامل‌تر از علم ماست. لذا علم خویش را نفی نمودند؛ چراکه علم ایشان در برابر علم خدا، کلا علم است.» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۴۵۷؛ ر.ک به: ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۸۸) با توجه به این تفسیر، در تبیین مقصود آیه می‌توان گفت: «لا ی» نفی جنس به دو صورت به کار گرفته می‌شود: ۱. نفی حقیقی و واقعی جنس، مانند: «لا اله الا الله»؛ ۲. نفی مجازی جنس؛ مثلاً وقتی کسی در می‌زند و به جز پیرمرد فرتوتی، کسی در خانه نیست، در

پاسخ سؤال او که «هل يوجد احد هنا؟» گفته می‌شود: «لا احد هنا»؛ یعنی به‌رغم وجود انسان سالخورده زمین‌گیر، گفته می‌شود کسی در خانه نیست؛ زیرا وجود آن پیرمرد در خانه، فایده‌ای برای کوبنده در ندارد. پس وجودش کالعدم به حساب می‌آید؛ مانند حدیث «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد».

در مورد آیه ۱۰۹ سوره مائده نیز وقتی انبیا علیهم‌السلام علم محدود و اکتسابی خود را با علم بدون حد و لامتناهی و ذاتی الهی مقایسه می‌کنند، علم خود را در مقابل آن، هیچ می‌بینند؛ درحالی‌که همان علم را هم خدا به آنها داده؛ لذا با فروتنی و ادب و تسلیم می‌گویند: «لا علم لنا انك انت علام الغيوب». در بیان دلیل آنچه ذکر شد، می‌توان از آیاتی که در موضوع شهادت دادن پیامبر و شهادی دیگری که در مورد آنها به ادای شهادت تصریح شده، استفاده نمود. (ر.ک به: زمر / ۴۹، نساء / ۴۱، غافر / ۵۱) همچنین سلب علم از انبیا نسبت به سرگذشت امت‌هایشان به صورت مطلق، با آیاتی که در قرآن درباره قیامت و ویژگی‌های آن و صحبت‌های انبیا صورت می‌گیرد، مانند آیه ۳۰ سوره فرقان و ۶ سوره اعراف، منافات دارد. آیه «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (اعراف / ۶) به صراحت بر این امر تأکید دارد که در روز قیامت از انبیا و امم سؤال خواهد شد. همچنین آیات دیگری نیز بر این نکته دلالت دارند که هدف از بیان «لا علم لنا» در آیه ۱۰۹ سوره مائده، ادب نمودن در برابر مولاست، نه نفی علم از انبیا به صورت حقیقی و واقعی. (نادم، ۱۳۸۸: ۴۳۸ - ۴۳۶؛ ر.ک به: مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴: ۵ / ۱۲۱ - ۱۲۰)

۵. آیه ۶۹ سوره ص

از آیه «مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» (ص / ۶۹) نیز به قرینه آیه بعدی آن؛ «إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» و تفصیلی که از خصومت ملائکه در مواضع دیگر از قرآن بیان شده، دانسته می‌شود که مراد از «مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ»، علم نفسی و ذاتی به خصومت است، که همان‌طور که بیان شد، این‌گونه علم، شأن بشر نیست. این موضوع موجب نفی علم به صورت مطلق نمی‌باشد؛ به‌گونه‌ای که حتی علم از طریق وحی را هم نفی کند. پس آگاه شدن اکتسابی (نه ذاتی) از غیب با توجه محتوا و مضمون آیات، مانعی ندارد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از افاضه خداوند سبحان و اعطای علم به ایشان، بی‌شک علمی ندارد؛ چراکه علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علمی ذاتی نیست، بلکه خدادادی می‌باشد، و وقتی علم به ایشان افاضه و عطا شد، طبق آیات و روایات صاحب علمی گسترده می‌شود. (نادم، ۱۳۸۸: ۱۶۲) پس آیه درصدد بیان این مطلب است که انبیا نیز مخلوق و مربوط هستند و در تمام امورشان، از جمله در علم خود، محتاج و نیازمند

به خداوند عزوجل می‌باشند؛ (همان: ۲۵۵) اما با دقت در این نکته که قابلیت‌ها برای دریافت علم از ناحیه خداوند، متفاوت و بسیار مختلف می‌باشد. (همان: ۲۵۷)

از آنچه بیان شد، به تفاوت کیفیت جری و اتصاف پی برده می‌شود؛ یعنی علم به‌عنوان نمونه ممکن است واجب و ممکن، ذاتی و اکتسابی، مطلق و مرسل از قیود و یا مقید و محدود، عین ذات و بدون تعدد بین وصف و موصوف و یا زائد بر ذات و عارض بر او و ... باشد؛ آنچه لایق ساحت الهی است، برخی از این اقسام می‌باشد. بر این مبنا، آیاتی که بدانها اشاره شد، دلالت بر اختصاص علم‌غیب به خداوند متعال به‌گونه‌ای مناسب با ساحت الهی دارد و آن، علم واجب، ذاتی، مرسل و مطلق از حدودی است که کسی شریک در آن نیست؛ به عبارت دیگر، علمی که امکان نعت و توصیف غیر ذات الهی به آن وجود ندارد. هرچند این بیان منافاتی با این ندارد که غیر خدا متصف به علم امکانی، کسبی، محدود، زاید بر ذات موصوف و عارض بر او باشد و بی‌شک موجب نقض حصر و اختصاص نمی‌گردد؛ چراکه غیبی که مختص به خداوند است، همانا آن نوع از علمی است که چیزی در آن مشارکت ندارد؛ بلکه امکان مشارکت در آن ممتنع می‌باشد؛ زیرا تعدد واجب و شرک را به‌دنبال خواهد داشت. بنابراین آیاتی که دلالت بر اختصاص علم‌غیب به خداوند سبحان دارد را باید به علم‌غیبی که عین ذات خداست و چیزی آن را محدود نمی‌نماید و قیدی آن را مقید نمی‌کند، حمل نمود؛ یعنی همان علمی که لایق ساحت قدس الهی است. در غیر این صورت، آگاهی و شهودی که محدود و مقید و عرضی باشد، برای هرکس که واجد ادراک و شعور بوده و قدرت ارتباط با خارج و عالم هستی برایش فراهم باشد، ممکن است. (ر.ک به: امینی، ۱۴۱۶: ۵ / ۸۹؛ نادم، ۱۳۸۸: ۳۵۴ - ۳۵۱)

مشابه آیات موضوع غیب، آیات میراندن است که یک‌جا مختص خدا دانسته شده و یک‌جا به ملائکه و فرستادگان نسبت داده شده است. در واقع تفسیر این آیات چنین است که «توفی» به اصالت منسوب به خدا و به تبعیت، منسوب به ملائکه است که مسخر و تحت فرمان او می‌باشند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۵۳ - ۵۲)

بررسی روایات نافی علم‌غیب

متبادر از علم‌غیب در عصر رسالت و بعد از آن، علم ذاتی بوده، نه علم عرضی؛ از این رو ادعای آگاهی از غیب را مترادف با ربوبیت می‌دانستند. به همین دلیل در روایات، علم‌غیب برای ائمه علیهم‌السلام نفی گردیده است. با این حال، ائمه اطهار علیهم‌السلام علوم خود را امری فراتر از علوم بشر دانسته و آن را به خداوند متعال نسبت می‌دادند.

روایاتی که به وسیله آنها بر نفی علم غیب استدلال شده است، به دو گروه تقسیم می شود:

۱. احادیثی که به صورت کلی آگاهی از غیب را نفی نموده اند. در این روایات، هر چند امام علیه السلام آگاهی غیبی را از خود نفی می کند، اما در عین حال علمی گسترده و فوق العاده از جانب خداوند برای خود اثبات می نماید. روایت سدید از امام صادق علیه السلام، از جمله روایات مشهور در این زمینه است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۵۷ / ح ۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۱۷۲؛ و برای ملاحظه این دسته از روایات و تحلیل آنها ر.ک به: صفار، ۱۴۰۴: ۱۰۹ / ح ۲، ۱۱۱ / ح ۹، ۱۱۲ / ح ۱۴ و ۱۷، ۳۹ / ح ۶ و مشابه آن ح ۹ و ۱۰؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۱۴۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۱۰۴ - ۱۰۲؛ مکارم شیرازی و دیگران، بی تا: ۵ / ۳۷۳)

۲. احادیثی که به دلیل نفی علم در مصادیق و موضوعاتی معین، بر نفی علم غیب پیامبر و یا امام استدلال شده است؛ روایاتی خاص با موضوعات مشخص - نه به گونه کلی - که گفته شده است انبیا و یا ائمه علیهم السلام به دلیل این مواردی که صورت گرفته، علم به غیب نداشته اند. فهرست کلی این روایات را می توان در نگاشته آیت الله نجفی لاری ملاحظه نمود. (نادم، ۱۳۸۸: ۳۹) برای هریک از این روایات، جواب های مفصل و جامعی در کتب شرح و نقد حدیث بیان گردیده است. (همان: ۶۶ - ۴۰؛ مظفر، ۱۳۶۹: ۹۳ - ۷۶) نکته شایان ذکر اینکه، در مواجهه با این روایات لازم است به تفاوت آگاهی و عمل، ضعف سند و اضطراب متن این گونه روایات، تنافی این روایات با اصل عصمت و الگو بودن انبیا و ائمه علیهم السلام، قوت دلالت و کثرت روایات و آیات مثبت علم غیب و مسائلی از این قبیل توجه گردد. همچنین با پذیرش صحت برخی از این روایات در جواب کلی به آنها می توان گفت، این احادیث موارد خاص را نفی می کنند؛ از این جهت این گونه احادیث تعارضی با مدعای مطرح شده ندارد.

در مجموع نسبت به صفات بشری و الهی می توان گفت صفت علم همچون دیگر صفات الهی از لحاظ اطلاق و تقیید با همان صفات در آفریده ها، همین حکم را دارند؛ مثلاً اگر عیسی مرده ها را زنده کند - چنان که قرآن به آن تصریح دارد - نمی توان گفت که عیسی در صفت زنده کردن مرده و آفریدن، شریک خداوند عزوجل شده است؛ بلکه صاحب اختیار و زنده کننده خداست و دیگران به اذن و فرمان او چنین کاری را می کنند. پس صفت او مطلق، و صفت دیگران، محدود است؛ و یا مثلاً فرشته، طبق آفرینش مخصوصی که دارد، چرت نمی زند و نمی خوابد؛ باین حال در این صفت با خدا - چنان که خود را ستوده «لا تاخذه سنة و لا نوم» (بقره / ۲۵۵) - شریک نخواهد بود. در بحث علم پیامبر و امام نیز دانش ایشان با اخبار از ناحیه خدا و اعلام او محقق می گردد و این امر ملازمی با اینکه ما ایشان را در علم به غیب، شریک خدا بخوانیم، ندارد؛ بلکه دانش محدود دیگران، همه پرتوی از علم بی پایان خداوند سبحان است و ملازمه ای بین علم گسترده و یا علم حضوری ایشان و آگاهی از تمام علوم

خداوند وجود ندارد. به عبارتی می‌توان آنچه دلالت بر نفی علم ایشان و اختصاص برخی علوم به خداوند دارد را ناظر به علومی بدانیم که هیچ‌کس از آن آگاه نیست. (نادم، ۱۳۸۸: ۸۸) شاهد بر این گفتار، آیه شریفه «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» (بقره / ۲۵۵) است. علاوه بر تعلیم دادن خداوند، ایشان در تصرف در علم خود نیز استقلال ندارند؛ بلکه در آن نیز محتاج خداوند می‌باشند.

نتیجه

چنان‌که گذشت، تعارضی میان آیات مسئله علم‌غیب از لحاظ نفی و اثبات وجود ندارد؛ بلکه هرکدام از ادله نفی و اثبات به ناحیه خاصی توجه دارد، و آنچه در مورد علم به غیب در بعضی از ادله نفی شده، غیر از آن چیزی است که در بعضی دیگر اثبات گردیده است. دیگر صفات الهی نیز از لحاظ اطلاق و تقیید با همان صفات در آفریده‌ها، چنین حکمی را دارند. در بحث علم پیامبر و امام نیز باید گفت دانش ایشان با اخبار از ناحیه خدا و از طریق مجاری معین شده الهی محقق می‌گردد و این امر، ملازمتی با اینکه ما ایشان را در علم به غیب شریک خدا بخوانیم، ندارد؛ بلکه دانش محدود دیگران همه پرتویی از علم بی‌پایان خداوند سبحان است و ملازمه‌ای بین علم گسترده و یا علم حضوری ایشان و آگاهی خداوند از تمام علوم وجود ندارد. علاوه بر تعلیم دادن خداوند، ایشان استقلال تصرف در علم خود را نیز ندارند؛ بلکه در آن نیز محتاج به خداوند می‌باشند.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۱۴۲۲ ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار الکتب العربی.

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغة.

- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، *مشابه القرآن و مختلفه*، قم، بیدار.

- ابن عربی، ابوعبدالله محیی‌الدین محمد، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر ابن عربی*، تحقیق سمیر مصطفی رباب،

بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چ سوم.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- امین اصفهانی، سیده نصرت، ۱۳۶۱، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ ق، *الغدير*، قم، مرکز الغدير.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ چهارم.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق و بیروت، الدار الشامیه و دار العلم.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتاب العربی، چ سوم.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۲۰ ق، *مفاهیم القرآن*، به قلم جعفر الهادی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۳، *حکمة الاشراق*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- شاکر، محمدتقی، ۱۳۹۰، «منابع علم امام علیه السلام و پاسخ‌گویی به شبهات پیرامون آن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، دانشکده علوم حدیث.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۴۲۵ ق، *نهاية الأقدام فی علم الکلام*، تحقیق احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چ دوم.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، مشهد، مرکز الجامعی للنشر، چ دوم.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، *بصائر الدرجات*، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم.

- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ سوم.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۷۵، *شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات*، قم، البلاغة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۵ ق، *حماة الوحی*، قم، مرکز فقه الاثمة الاطهار علیه السلام.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فروشانی، امیرحسین، ۱۳۷۱، *علم غیب از دیدگاه آیات و روایات*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر، چ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *کافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- لاهیجی، شریف محمد بن علی، ۱۳۷۳، *تفسیر شریف لاهیجی*، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، دفتر نشر داد.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
- مظفر، محمدحسین، ۱۳۶۹، *علم امام علیه السلام*، ترجمه و تعلیق علی شیروانی هرنندی، تهران، الزهراء.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، *اوانل المقالات*، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- _____، بی تا، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- نادم، محمدحسن (گردآورنده)، ۱۳۸۸، *مجموعه مقالات علم امام*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

ب) مقاله‌ها

- نوراللهی، مهدی و محمدتقی شاکر، ۱۳۹۰، «قرآن شهادت شاهدان و هدایت برگزیدگان»، پژوهش‌های اعتقادی و کلامی، شماره ۳، ساوه، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه.